

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

مطلبی که به عنوان مقدمه می خواستم خدمت

دوستان عرض کنم به کیفیت و اختلاف جلسات ما
برمی گردد.

جلساتی که خداوند توفیق داده که در خدمت

رفقا و دوستان باشیم و از نظرات آنها بهره مند شویم

و متقابلاً آن چه که به نظر قاصر می رسد مطرح بشود

در مطالب مختلفی دور می زند. ماهیت این جلسه از

اول بر اساس طرح سوالات و پاسخ بوده است و علتش هم مشخص بوده است. بارها خدمت رفقا و دوستان عرض کردم در مکتب واقعی و حقیقی عرفان سوال و انتظار نباید وجود داشته باشد، نه این که نباید سوالی وجود داشته باشد [منظور این است که] سوال بی پاسخ [نباید بماند]. راه اولیاءالهی راه یقین و ثبات و فهم و درایت و تفکر است.

مشکل اساسی که متأسفانه امروز دنیای اسلام با آن مشکل روبرو است طرح مسائلی است که آنها نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای درونی و داده‌های الهی در وجدان افراد و در عالمتفکر و تعقل آنها باشند و آن چه را که تا به حال مطرح شده است نتوانسته به این نیاز پاسخی بدهد و همین طور مسائل به سکوت و یا به اسکات، یا به عبور و یا به توقف گذشته است و این کافی نیست.

در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام میزان و معیار عقل بوده است و در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام عقل حاکم بوده منتهی نه عقل هر جاهل و نادانی بلکه عقل عقلا و فهم افراد فهیم و طریق

مستقیمی که هر شخص عاقلی چه مسلمان و یا غیرمسلمان آن راه را انتخاب می‌کند و آن راه را می‌پسندد در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام جای سوال همیشه برای مخاطبین و افراد باز بوده است همیشه افراد در ارتباط با آن حضرت خود را فارغ البال احساس می‌کردند و هیچ از بیان مسائل و سوالها خود را در ضیق نمی‌دیدند و هیچ گاه دیده نشد که امیرالمؤمنین علیه السلام با آنها با چهره‌ای عبوس و سخنانی تهدیدآمیز برخورد کند در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام و مکتب امام صادق اولین نکته باز شدن افهام مردم بوده‌است آن گاه اسلام و آن گاه تشیع. امام صادق علیه السلام اول در صدد این بود که فهم را به افراد اعطا کند کیفیت تعقل را به افراد اعطا کند کیفیت تفکر را به افراد اعطا کند این مطالبی را که خدمت شما عرض می‌کنم خیلی در آن دقت کنید چون پایه‌ها و مسائل اساسی ما بر این مسئله قرار

دارد به طور کلی اساس حرکت ما بر این مطالب استوار است در مکتب امام صادق و امام رضا علیه السلام و امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء اول و قبل از همه چیز تعقل باید حاکم باشد آن گاه اسلام. اسلام بدون تعقل در این مکتب با صفر برابر است. تشیع بدون تعقل و تفکر در مکتب امام علیه السلام هیچ ارزشی ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام شاگردی می خواهد که قبل از این که به دنبال او بیاید او را شناخته باشد و قبل از این که دست به قبضه شمشیر برد بداند که کجاست و چه می کند و چه می خواهد انجام بدهد. در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام پیروی کورکورانه با عدم متابعت یکسان است.

بله مطلب دو تا است. یک وقتی ما به حقیقت و صداقت و واقعیت این مطلب می رسیم که امیرالمؤمنین علیه السلام واقعیت محض است حالا قرائن و شواهدی هر چه بر این مسئله هست ما به این نکته می رسیم اما حالا تا رسیدن به مطالب آن حضرت، ما کجا و او کجا؟ خب با توجه به این قضیه

انسان خودش را در این راستا قرار می‌دهد و بدون این که بخواهد بی‌جهت خود را درگیر مسائلی که در اختیار او نیست بکند خود را در اختیار امام علیه السلام واقع می‌کند این عین اختیار است و عین تفکر و تعقل است و این مسئله در همه جا است. وقتی که من از مسائل طب اطلاع ندارم نمی‌توانم در کارهای طبیب دخل و تصرف کنم ولی باید به صداقت و واقعیت و حذاقت و خبرویت و تجربه این طبیب اول برسیم حال که رسیدم خود را به او می‌سپرم و این اشکالی ندارد و در این مطلب صحبت نیست.

صحبت در این است که انسان بیاید و بدون توجه به این مسئله همین طور به یک جریان‌گرایی پیدا کند بدون این که نسبت به او شناخت داشته باشد این مطلب در مکتب اهل بیت نیست در مکتب اهل بیت قبل از این که اهل بیت افراد را به خود بخوانند، قبل از این، افراد را به خود آنها می‌خوانند افراد را به تفکر آنها و به خلاقیت ذهنی آنها می‌خوانند. امام علیه السلام فردی را می‌خواهد به دنبال او بیاید که عاقل باشد و بفهمد که چه می‌کند

بفهمد پایش را کجا می‌گذارد این می‌شود اساس. امام علیه السلام چوب نمی‌خواهد امام علیه السلام انسان برنامه ریزی شده رباط نمی‌خواهد. در مکتب امام علیه السلام رباط نیست انسان است با تفکر و با تعقل. این در مکتب امام علیه السلام است. در مکتب اهل بیت این تز وجود دارد و هر چه در قبال این مطلب قرار بگیرد مطرود است.

بر این اساس این جلسه برای سوال و پاسخ منعقد شده است، فرق می‌کند با جلسات دیگر، خب جلسات عنوان بصری مسائل به نحو کلی بحث می‌شود مطالبی که از جهات مختلف، چه در مسائل اخلاق عملی یا در اخلاق نظری یا حتی در بعضی از مسائل و فلسفه فقه یا در مسائل فلسفی، به طور

کلی در مبانی اسلامی و معتقدات بر اساس
مکتب عرفان و اولیای الهی، نه بر اساس گفته‌های هر
گوینده‌ای و خطابه‌های هر خطیبی، نه! بر اساس آن
مطالب و مکاتب الهی مسائل در آن جا مطرح
می‌شود. در جلساتی که در قم هست و مربوط به
مخدراتی که در آن جا هستند سلوک مخدرات و
کیفیت سلوک آنها مورد بحث قرار می‌گیرد به
تناسب حکم و موضوع، موقعیت مسئله. در این
جلسه جلسه سوال و جواب است، در هر زمینه‌ای
که به نظر برسد. البته در مسائل فقهی همان طوری
که عرض شد خب اینها قبلا به صورت دیگری
ممکن است مطرح شود اما در مسائلی که مربوط به
مسائل اجتماعی، اخلاقی و سلوکی و اعتقادات در
شمول و شعب مختلف آنها، اصلا وضع این جلسه
برای این مطلب است و مطلب هم خیلی روشن
است. به جهت این که ما نمی‌خواهیم وقت خودمان
را تلف کنیم.

افرادی که در این جا شرکت می‌کنند اینها
افراد بیکاری کهنیستند که حوصله اینها سر رفته

باشند، از گوشه و کنار خیابان آمده باشند این جا، هر کدام برای خودشان حساب و کتابی دارند و راهی دارند و فکری دارند و مبنایی دارند و دنبال مطلبی می‌گردند و فقط برای گذران یک وقت نیست که انسان بیاید و دقایقی از وقت خودش را به استماع مطالبی بگذراند و بعد هم پی کارش برود، حالا هر کسی دنبال کار خودش، نه! افرادی هستند که از وجنات و چهره‌ها مشخص است اهل فهم هستند اهل درک هستند اهل درایت هستند و دردی دارند و به دنبال دوايي می‌گردند و هدفی و مقصدی و مقصودی دارند بنابراین هر چه بهتر و شفاف‌تر مطالبی که به نظر می‌رسد مطرح بشود طبقا نتیجه بهتری از این مسائل و از این گونه مجالس عاید خواهد شد.

نمی‌دانم این مطلب را عرض کردم خدمت رفقا و دوستان یا [نه؟] در یک جایی بودیم اتفاقا مجلس مخدرات [هم بود.] سوالاتی مطرح می‌شد یک شخصی یک نامه‌ای داد در آن نامه سوالاتی مطرح کرده بودند از جمله سوالاتی که مطرح شده

بود یکی این بود که چرا شما فقط از مکتب پدرتان
تعریف می‌کنید و از ایشان صحبت به میان می‌آورید
و از که و که فرض کنید که من باب مثال مطلب
مطرح نمی‌کنید و حرفی را نمی‌زنید؟ من در پاسخ به
ایشان این طور عرض کردم، گفتم که اولاً هر
شخصی متعهد و ملتزم به مطالبی است که بیان
می‌کند یعنی اگر فرض کنید که بنده آمدم الان در این
جا، در حضور شما مطلبی را مطرح کردم پیش تک
تک وجدانهای شما باید پاسخگو باشم و همین طور
برای فردای خودم در روز قیامت باید پاسخگو باشم
و خدای نکرده اگر برخلاف آن مطلبی که به نظر
می‌رسد و خلافی [که] مشاهده می‌شود بخواهم
مطلبی را عرض کنم آن وقت نمی‌توانم از عهده
جواب برآیم

بنابراین در انتخاب مسئله‌ای را که می‌خواهم مطرح کنم باید نهایت حساسیت را داشته باشم نهایت دقت را باید داشته باشم و اگر بیایم و از شخصیتی مطلبی را بخواهم نقل کنم که نقل از آن شخصیت، مطلبی را به اذهان تداعی کند و یک موقعیتی را برای اذهان به وجود بیاورد که درخور مرتبه و موقعیت آن شخصیت نباشد مسئولش بنده هستم، من هستم.

و اینجا من این نکته را الان به نظر آمد حیفم می‌آید از این قضیه بگذرم و تذکر ندهم. فردی است که همه شما می‌شناسید و نسبت به بسیاری از مسائل پیش قدم بوده است و مُقَدِّم بوده است و افراد را دعوت به بعضی مطالب می‌کند و می‌کرده و راهی و روشی و سخنانی داشته و برای خیلی از جریان‌ها مطالب خصوصیات اجتماعات و خیلی از چیزها، مطالبی داشته است و سابق هم با مرحوم آقا ارتباطاتی داشته‌است و بعداً این ارتباطات منقطع می‌شود و حتی مرحوم آقا را متهم به گوشه‌گیری و ترس و جُبْن از قضایا و وارد شدن در بعضی از مسائل

می کرده و همین طور ما را، آنهایی که کنار می نشینند و آنهایی که می ترسند و آنهایی که جانشان را دوست دارند و آنهایی که فقط ذکر می گویند و آنهایی که فقط عده‌ای را به دور خود جمع می کنند و آنهایی که وارد نمی شوند آنهایی که از این مسائل خب کم و بیش شنیده می شود. اینها به جای خود محفوظ، حالا به صحت و سقم این مسئله کار نداریم که آیا این مطالب اصلا صحیح است یا صحیح نیست؟ و آیا این کسی که می ترسد کیست؟ آن کسی که امتحانش را پس داده کیست؟ اصلا ما به اینها نباید توجه کنیم چون هر حرفی را که نباید انسان پیگری کند اما تذکر این مطلب لازم است.

شخصی نقل می کرد می گفت در جایی بودیم و در مجلسی بودیم این شخص هم در آن مجلس حضور داشت یکی از افرادی که نسبت به خیلی از مسائل اطلاع کافی داشت و مطالبی که نقل می کرد تمام آن مطالب موثق بود، شروع کرد در آن مجلس یک مطالبی را مطرح کردن یک جریاناتی را مطرح کردن یک حکایاتی را و یک موضوعاتی را مطرح

کردن، مطلب اول مطلب دوم تا به مطلب سوم
خواست برسد یک مرتبه اصلاً به طور کلی حال و
هوای این فرد تغییر پیدا کرد و حالت رعشه‌ای به این
افتاد و وضعیت او عوض شد گفت نگو نگو دیگر
بس است گفت چرا نگویم؟ من دارم حکایت نقل
می‌کنم دارم یک جریانی را نقل می‌کنم دارم مسئله‌ای
را مطرح می‌کنم این که خدمت شما عرض می‌کنم
مسئله خیلی مهم است این را ما باید خیلی به آن دقت
کنیم این مطلب به عنوان اتمام حجت برای ماتلقی
می‌شود که فردا یک وقتی نگویند فلانی مطلب را
نگفت و متوجه‌هاین قضایا ما نشدیم گفت چرا
نگویم؟ گفت میدانی چرا؟ من الان به یک سری
مطالب پایبندم و افکار و زندگی و مرام و تبلیغ و عمر

خودم را روی این مبنا قرار دادم روی این
شالوده فکری قرار دادم این مطالبی که شما دارید
می‌گویید دارد پایه و اساس این حرفها و مبانی من
را، همه را درهم می‌ریزد و خرد می‌کند و من نگرانم
از این که اگر این مطالب را از دست بدهم به چه چیز
دیگر می‌توانم خود را متمسک بکنم؟ به چه چیز
دیگر می‌توانم دست بیاندازم؟ مانند فردی که در هوا
معلق، همین طور می‌ماند، از یک طرف نه می‌تواند
خود را به چیزی آویزان کند و نه یک طرف پایش
روی زمین است و تمام آن چه را که تا به حال برای
خود بافته‌ام همه آنها رشته خواهد شد نگو دیگر بس
است من می‌خواهم به آن چه که هست [باقی بمانم]!
نتیجه پنجاه سال شصت سال درس خواندن
و بودن و در جریانات بودن و بزرگان را به این مسائل
متهم کردن این است! این مکتب امام صادق است؟
این مکتب امیرالمؤمنین است؟ این مکتب مکتب امام
رضا است؟ حالا اگر از این فرد در روز قیامت سوال
شود به چه دلیل شما مردم را به مطالبی سوق
می‌دادید که خود از برخورد با آن مطالب این طور در

خشیت و ترس بودید چه جوابی ایشان دارد که بدهد؟ و چطور می‌تواند پاسخ تبعات مطالبی را که مطرح کرده و جریاناتی که به وجود آورده، چطور می‌تواند پاسخش را بدهد؟ التفات کردید؟

در جلسه عنوان بصری ظاهرا دو جلسه قبل یا سه جلسه قبل بود من راجع به این قضیه صحبت کردم که بعضی از بزرگان از نویسندگان و از علما در نوشتارشان دارند یا در سخنانشان گفتند نوشته آنها را من دیدم، در کتابی کهنوشته بودند، که در این زمان انسان باید حسین‌های زمان را بشناسد و یزیدهای زمان را باید بشناسد تا بتواند طریق حرکت خود را در این زمان تصحیح کند و تشخیص بدهد! اشکالی که بنده به نظرم می‌رسید و حق هم همین طور است، این که عرض کردم یزیدهای زمان اشکالی ندارد در هر زمانی ممکن است هزار تا یزید باشد ده هزار تا یزید باشد هزار تا شمر باشد، اشکال ندارد، این هم‌افزادی که الان جنایت می‌کنند این طرف و آن طرف، اگر اینها در کربلا هم بودند شاید امام حسین را از بین می‌بردند، مسئله مسئله مهمی نیست الان

هزار تا یزید داریم، هزار تا. ولی چندتا حسین داریم؟ چندتا داریم؟ فقط یکحسین داریم و آن امام زمان است و بس. چون ما یزید هزار تا داریم دلیل نیست که هزار تا این طرف حسین داشته باشیم! صد تا حسین داشته باشیم! ده تا امام حسین داشته باشیم! بیست تا امام حسین داشته باشیم! امام حسین! ...

من در آن جلسه نمی‌دانم دوستان آن نوار را شنیدند یا نه؟ در آن جلسه این را بنده مطرح کردم، در قضیه عاشورا قبل از این که جریان عاشورا بخواهد اتفاق بیفتد امام حسین امام حسین بود. ده

سال

قبلش امام حسین بود، ده سال در حکومت معاویه همین امام حسین با همین معاویه زندگی کرد چرا قیام نکرد؟ این که می‌گویند این حسینی است حسنی است زین العابدینی است این حرفهای چرت و پرت چیست؟ مگر امام حسین یکدفعه امام حسین شد؟ یعنی صبح از خواب بلند شد شد یک شخصیت دیگر با یک سایکولوژی دیگر و با یک خصوصیت دیگر؟ نه! امام حسینی که آمد در روز عاشورا بر علیه یزید قیام کرد و نپذیرفت و این ننگ را نپذیرفت و تا جایی که حتی عقل ما تصور نمی‌کند پیش رفت، همین امام حسینی بود که ده سال در حکومت معاویه بود چرا قیام نکرد؟ مگر این امام حسین نبود؟ پس امام حسین قبل از عاشورا حسین بود امام بود در زمان معاویه امام حسینامام بود بعد از معاویه امام بود قبل از عاشورا امام بود. این امامت آمد آمد آمد تا جریان عاشورا.

در جریان عاشورا مدیر کربلا امام حسین بود این که الان کربلا بر تارک تاریخ به عنوان یک نقطه‌ای که دو ندارد دارد می‌درخشد چون مدیر و

مسئول این جریان امام حسین بود این است قضیه.
اگر مدیر جریان کربلا حضرت ابالفضل بود عاشورا
دیگر عاشورا نبود یک چیز دیگر بود.

حضرت ابالفضل خاک جاروی صحنش

توتیای چشم ما است من نمی‌خواهم تواضع کنم
واقعیت را دارم می‌گویم آن چه که به این رسیدم دارم
می‌گویم و حرف حرف من هم نیست. یک روز من
به مرحوم آقا [گفتم] در کربلا بودیم، خدا رحمت
کندهر دوی آنها را، مرحوم آقا و آقای حداد، از منزل
آقای حداد راه افتادیم آمدیم مشرف شویم برای حرم
حضرت ابالفضل یک مرتبه این سوال به نظرم آمد
من آن موقع هفده سالم بود شاید هفده سالم هم
نشده بود، یک سوال باید گفت بچه گانه ولی خب
علی کل حال سوال بود و مطرح کردم، خب با توجه
به وضعیتی که ما از آقای حداد می‌دیدیم، از آن
بزرگ می‌دیدیم و مراتب عرفان و مراتب توحیدی
که به مقدار کوتاهی فکر خودمان و به مقدار قصر
ادراک خودمان و سعه وجودی خودمان مشاهده
می‌کردیم برای ما آن شخصیت خیلی معجب بود با

توجه به این که خیلی مسائل را هم می‌دیدیم و مشاهده می‌کردیم خب از آن طرف هم از حضرت ابوالفضل العباس ما چیزی در تاریخ غیر از جریان کربلا نداریم، از شخصیت آن حضرت که در مدینه بودند خب حضرت در مدینه بودند مثل خود سیدالشهدا که در مدینه بودند دیگر، در مدینه چه می‌کردند و رفت و آمدشان چطور بود؟ با کی برخورد داشتند؟ آیا جلساتی داشتند؟ آیا درس داشتند یا نداشتند؟ ما هیچ اطلاعی از این مسئله نداشتیم این موقع از شخصیت ایشان، ولی همین قدر که ایشان گنبد و بارگاهی دارد در کنار حرم امام حسین ایشان هم بالاخره گنبد و بارگاهی دارد افرادی می‌آیند شفا می‌گیرند خب محدوده ادراک ما چیست؟ خب همین که یکی بیاید برود آنجا شفا پیدا کند فلج باشد

شفا پیدا کند اتفاقاً در قضیه حضرت ابالفضل مسئله خیلی از قضیه امام حسین داغتر است و این مقدار که مردم در ارتباطات خودشان، بخصوص مردم عراق، روی حضرت ابالفضل حساب می‌کنند روی امام حسین حساب نمی‌کنند و می‌گویند مقام و عظمت حضرت ابالفضل خلاصه اجازه نمی‌دهد که کسی بخواهد دیگر خلافتش را انجام بدهد و خلاصه بازی کند با مطلب، خب به همین مقدار دیگر، شما الان فرض کنید که بخواهند یک شخصیتی را برای شما معرفی کنند، برای مردم معرفی کنند، حالا شما که از این مطالب خیلی شنیدید و بالاتر از این مسائل به ذهن و ادراک و سمع شما رسیده است، بخواهند بیایند یک شخصیتی را که از دنیا رفته [برای شما معرفی کنند] چه می‌گویند؟ می‌گویند یک فردی که فرض کنید کهکور بوده رفته در آن جا شفا پیدا کرده دیگر، از این بالاتر که دیگر چیزی نیست حالا دروغ و راستش را کاری نداریم، حضرت ابالفضل هم در این که باب الحوائج است و فلان، در این مطلب ما شک و شبهه نداشتیم اما خب مراتب

عرفان و توحید ایشان برای من سوال بود که از نقطه نظر مراتب توحید حضرت تا کجا سیر کرده بودند و سیر باطنی آن حضرت تا کجا بوده است؟ من از ایشان سوال کردم یک سوال خب بچه گانه آقا مرتبه حضرت ابالفضل بالاتر است یا مرتبه آقای حداد از نقطه نظر مراتب؟ یک مرتبه ایشان ایستادند و یک نگاهی به من کردند و گفتند آقا سید محسن تمام عرفا باید خاک عتبه حضرت ابالفضل را به چشمشان بکشانند تا این که مراد آنها حاصل بشود تو چه داری می گویی؟ این مطلب از خود بنده نیست و آقای حداد با توسل به حضرت ابالفضل شد آقای حداد، التفات کردید.

اما صحبت من این است حضرت ابالفضل با آن مقام و موقعیت که اعلاى از همه مراتب عرفانی عرفا قرار دارد و تالی تلو امام حسین علیه السلام است، اگر جریان روز عاشورا به دست حضرت ابالفضل بود، کی برود؟ کی بیاید؟ کی کشته شود؟ کی نشود؟ اگر بود عاشورا چیز دیگری بود. چرا؟ چون حضرت ابالفضل امام نبود. این است مسئله.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! حالا ما

چند تا امام حسین داریم؟ چند تا داریم؟

آن وقت شما نگاه می‌کنید می‌بینید هر کسی

بلند می‌شود می‌رود بالای منبر، حسین‌های زمان

یکی یکی! یزیدهای زمان یکی یکی. حضرت

ابراهیم به مرتبه امامت می‌رسد بقیه هم به

مرتبه امامت می‌رسند! امام حسین در عاشورا این

طور می‌کند و بقیه هم در هر زمانی برای خودشان

یک حسینی هستند! امیرالمؤمنین در زمان خودش

یک علی است الان ما هزار تا علی داریم! در هر

زمانی صد تا دویست تا علی داریم!

این جا است که من نمی توانم به خود اجازه بدهم که هر حرفی را نقل کنم و هر مطلبی را مطرح کنم. حساب دارد آقا جان! اگر شما متوجه نیستید ما تنمان می لرزد اگر شما می خواهید به نحو دیگری هر کسی می خواهد صحبتی را مطرح کند خود داند اما ما نمی توانیم. در مقاله دومی که بنده نوشتم نسبت به مرحوم آقا که آن مقاله دوم به اضافه مقاله اول که به مهر فروزان معروف است و الان ادغام شده و به صورت یک جزوه درآمده است من یک مطلبی را در آن جا نقل کردم و یک مقایسه ای بین مرحوم آقا و علامه طباطبایی و آقای مطهری که می خواستند از مشهد، مرحوم آقا را دعوت کردند برای زیارت مرحوم حاج ملاهادی سبزواری در سبزوار و مرحوم آقا نپذیرفتند و عذر آوردند و آن دو رفتند. مرحوم آقا این را فرمودند: چگونه من می توانم قدم از قدم بردارم و از یک همچنین جایی، مکان و عتبه علی بن موسی الرضا بروم به سبزوار برای دیدن حاج ملاهادی سبزواری؟ چگونه من می توانم یک همچنین کاری کنم؟ مقصود من در طرح این مسئله خدای نکرده

این بود که منقستی را بر شخصی وارد کنم نخیر! هر
شخصی موقعیت خودش را دارد و مرتبه او محفوظ
است و خداوند ما را مشمول شفاعت همه بزرگان
قرار بدهد.

ولی صحبت در این است که من می خواهم
برای دوستان و طالبین مکتب عرفان مطلبی را از
مکتب آقا نقل کنم، آن گاه چطور می توانم دیدگاه
این شخصیت را نسبت به امام علیه السلام نادیده
بگیرم و بیایم و غمض عین کنم و چشم پوشی کنم
و موقعیت واقعی و والای عرفان را فدای مصالح و
مطالب روزمره کنم؟ این مطلب از من ساخته نیست.
نه این که خدای نکرده بخواهم توهینی کرده باشم و
منقستی را. می خواهم این را بگویم.....

یک وقت من در همان سالی که مرحوم آقا در
طهران بودند و بیماری چشم داشتند و عمل کردند
بنده هم در خدمتایشان آمده بودم در طهران در
بیمارستان بودیم تا این که ایشان چشمشان را عمل
کردند و بعد از مدتی مراجعت کردند. در آن زمان
یک وسیله نقلیه ای داشتیم و تازه هم گرفته بودیم و

قرار شده بود که با آن وسیله بیایم به مشهد. یک روز که خواستیم حرکت کنیم مرحوم آقا رو کردند به من و فرمودند که شما چون این وسیله نقلیه را تازه گرفتید بهتر است در اولین سفری که می‌خواهید به مشهد بیایید از همان راهی بیایید که خود علی بن موسی الرضا از آن راه آمد و همین راه شاهرود و نیشابور، از این راه بیایید. از این جاده بالا که جاده دریا و اینها است نروید، بعد خواستید بروید بروید، گفتند که بعد خواستید در سفرهای بعد مشهد بروید بروید.

من وقتی که حرکت کردم آمدم گفتم ما که عجله نداریم حالا دو یا سه روز هم سفر طول کشید

[اشکالی ندارد] خب با آن خاطراتی که داشتیم از بزرگان و تعلقی که به بزرگان و اینها داشتیم در نیتم بود وقتی که ما می‌آیم به شاهرود که می‌رسیم در شاهرود بایزید بسطامی است، کنار شاهرود البته، یک مقداری جلوتر شیخ ابوالحسن خرقانی هست و در همان جا امامزاده‌ای هست ظاهراً فرزند بلافصل امام جعفر صادق، محمد بن جعفر صادق هست که گنبدی دارد و بایزید از عرفای بزرگ در عتبه آن قبر، ایشان مدفون هستند و آن طوری که در تواریخ نقل شده است موقعی که بایزید خدمت حضرت سالیان سال را سپری می‌کند و از نقطه نظر روحی به کمالات روحی می‌رسد و به مراتب تجرد می‌رسد حضرت فرزند خودشان را همراه با او می‌فرستند برای شاهرود و فرزند امام صادق علیه السلام قبل از بایزید به رحمت خدا می‌رود و بایزید وصیت می‌کند که او را در کنار عتبه و کفش کن فرزند امام صادق علیه السلام دفن کنند و الان هم در همان جا دفن است. خب آنها در شاهرود بودند، جلوتر سبزوار است، قبر حاج

مرحوم ملاهادی سبزواری است که خب ما خیلی نسبت به ایشان مدیون هستیم و ایشان حق بزرگی بر ما دارد از نقطه نظر مسائل فلسفی و حکمی، جلوتر نیشابور است و در آن جا آن عارف بزرگ شیخ فریدالدین عطار نیشابوری قرار دارد.

ما گفتیم وقتی که می آییم حالا عجله نداریم فرض کنید که یک شب یا دو سه ساعت هم در شاهرود باشیم و در آن جا زیارت کنیم البته شیخ ابوالحسن نرفتیم فقط همین بایزید رفتیم. بعد رفتیم در سبزواری شب را در آن جا استراحت کردیم قبر مرحوم حاج ملاهادی رفتیم و نماز مغرب و عشا را هم در آن جا خواندیم و دو سه ساعتی هم بودیم در آن جا و با بعضی ها هم ملاقات هایی داشتیم. فردایش حرکت کردیم در نیشابور آن جا سر قبر فریدالدین عطار در آن جا هم زیارت کردیم و در آن جا امامزاده ای هم هست و بعد هم رفتیم مشهد. وقتی که رسیدیم فردایش رفتیم خدمت مرحوم آقا، صبح بود سفره برای صبحانه بود و ما هم به اتفاق اهل بیت کنار سفره نشستیم و ایشان خیلی ترغیب و

تشویق و چکار کردید و چه جوری آمدید و ...؟ ما این جریان را تعریف کردیم که آمدیم به این کیفیت و توقع هم داشتیم که مرحوم آقا بگویند به به به به چه کار خوبی کردید و بسیار خوب، به زیارت قبر بزرگان رفتید و اولیا رفتید و اینها.

وقتی که یک خرده گذشت ایشان رو کردند به من و فرمودند انسان وقتی که به زیارت قبر امام علیه السلام می خواهد بیاید و مقصد و مقصودش امام معصوم علیه السلام است خوب دقت کنید ببینید ایشان چه می خواهند بگویند و مقصد و مقصودش امام معصوم علیه السلام است فقط باید آن حضرت را در فکر و نیت خودش قرار بدهد و غیر از آن حضرت هیچ احدی نباید بر مخیله او خطور کند و

حرکتی که می‌کند باید به قصد زیارت آن حضرت باشد و شما این مطلب را برای رفقا نقل نکن که من آمدم این جا، زیرا رفقا روی تو حساب باز کردند و مطلب تو را به دیده قبول می‌نگرند و اگر بخواهی این مطلب را برای رفقا نقل کنی آنها هم می‌آیند از تو تاسی می‌کنند و این کار را انجام می‌دهند. بعد این نکته را ایشان فرمودند این نکته خیلی حائز اهمیت است، من این نکته را در این جا به مرحوم آقا گفتم، بالاخره ما طلبه هستیم و رسم طلبگی جسارت است و خلاصه همین طور که گفتیم خود مرام و دعب ایشان بر این بوده که ما را در بحث و طرح مطالب همیشه باز نگه می‌داشتند، گفتم آقا من از اول که حرکت کردم به این نیت حرکت نکردم که بیایم و به دیدن اینها بروم، من مقصدم امام رضا بود گفتم در راه که می‌روم حالا بالاخره ما که در سبزوار باید نگه داریم حالا ما می‌رویم نماز مغرب و عشا را در مقبره حاج [ملا] هادی سبزواری می‌خوانیم یا این که ما باید در شاهرود توقف کنیم صبحانه بخوریم من باب مثال، حالا برویم فرض

کنید که در کنار قبر بایزید و امامزاده یا این که فرض کنید ایشان فرمودند بله من می دانم، نیت تو را می دانم ولی چون ممکن است سایر افراد این ادراک را نداشته باشند به اشتباه بیافتند و خیال کنند که آمدن و حرکت کردن و رفتن به زیارت اولیاء خدا در طول مسیر، این هم برای خودش حسابی دارد در حالی که فقط و فقط امام رضا است و بس. فقط و فقط او است و تمام افراد عبارت ایشان بود هزاران فریدالدین عطار جاروکش این صحن و سرا است هزاران افرادی، کُمَّلین باید بیایند، شما زیارت امام رضا مقصدت باشد ثوابش به آنها می رسد، این مهم است. تو باید آن چه را که در مقصد داری او را تصحیح کنی او باید امام رضا باشد و بس.

حتی این را هم خدمت رفقا بگویم این مطلب را من تا به حال نگفتم اما در این جا الان به این نکته اشاره می کنم که رفقا و دوستان به این مسئله متوجه باشند، من این مطلب را مدت ها است که دارم مشاهده می کنم حتی با بعضی از رفقا که در مشهد به حرم مشرف می شویم من دیدم وقتی که حرمت تمام می شود

می‌گویند خب حالا برویم سر مرقد آقا، خب ما
می‌رفتیم، ما گاهی می‌رویم. البته خودم وقتی که تنها
باشم برای خودم حساب و کتاب خاص خودم را
دارم. به اتفاق دو یا سه نفر، شبی بود ما رفتیم حرم،
وقتی که آمدیم گفتند که ما کفش را بگیریم سر مرقد
آقا برویم، من گفتم که من الان خیلی خلع و خوی چیز
ندارم از همین جا می‌روم. احساس کردم یک مرتبه
مثل این که مسئله برای آنها گران آمد که چطور مثلا
حالا یک مقداری دور بزنیم از آن طرف برویم یک
چند دقیقه این چه اشکالی دارد که انسان بخواهد
حالا فرض کنید که یک مقدرای راهش را دور کند
این چه اشکالی دارد؟ آمدیم در منزل وقتی که به
منزل رسیدیم گفتم که من متوجه شدم که شما این
مسئله، اتفاقا من امشب خیلی حالم هم

مناسب بود و خیلی سرحال و سرکیف بودم
و برای رفتن به زیارت مرقد آقا خیلی آمادگی داشتم
ولی تعمداً نیامدم می‌دانید چرا؟

ما مقصودمان و مقصودمان از آمدن به مشهد
زیارت امام رضا است والسلام. ما غیر از امام رضا
کسی را دیگر نمی‌شناسیم هر چه هست امام رضا
است هر چه هست در آن زاویه باید قرار بگیرد من
نخواستم شما را از رفتن برای قبر پدرم منع کنم، نه!
خودم هر وقت بیایم می‌روم، ولی میخواهم این را به
شما بگویم مبادا شما در نیتتان زیارت امام رضا و
رفتن قبر علامه باشد، این باطل است باید نیت و
هدف رفتن زیارت امام رضا باشد، زیارت امام رضا
و السلام. هیچ چیز دیگری نباید در این جا دخالت
کند، فرصت پیدا کردیم می‌رویمان جا یک فاتحه هم
می‌خوانیم و عرض ادب و ارادتی هم می‌کنیم و باید
هم بکنیم به جای خود محفوظ، فرصت نکردیم و
شلوغ بود و نتوانستیم برویم اشکالی ندارد. این که
در ذهن افراد و علاقمندان من مشاهده می‌کنم که
زیارت امام رضا را با رفتن کنار مرقد مرحوم آقا قرار

می دهند این غلط است. زیرا در خود مرام مرحوم آقا
این نیست این نبوده است. در خود مرام مرحوم آقا
این مسئله وجود نداشته است. مرحوم آقا می دانید
چرا مرحوم آقا شد؟ می دانید چرا علامه شد؟
می دانید چرا؟ همه باید بگویند دیگر، من خیلی
گفتم، چون خودش را در کنار امام رضا علیه السلام
صفر دید و خیال نکنید همه صفر می بینند، نه جانم!
همه خودشان را میلیون می دانند! تمام این ادعاها که
ما صفر هستیم همه کلک است به جایش معلوم
می شود. ما خیلی خودمان را از امام رضا بالاتر
می دانیم شوخی می کنیم! خیلی مانده تازه ما بیایم
خودمان را با امام رضا مساوی کنیم خیلی مانده
است! حالا بیایم پایین تر پایین تر پایین تر به یک
مرتبه ای برسیم که خود را در قبال امام رضا صفر
بینیم خیلی! دم شتر به زمین می رسد. این راه را آقا
رفته حالا که این راه را رفته ما عقب گرد کنیم؟ یا ما
باید این روش و این مبنا را ادامه بدهیم؟ این است.
بله اگر آمدیم و ذهن خود را منحصر در امام رضا
کردیم اگر روزی صد دفعه هم به مرقد آقا رفتیم

اشکالی ندارد روزی هزار دفعه برویم اشکال ندارد.
آن نیت باید باشد و آن را خالص کنیم مسئله این
است.

راهی را که بزرگان نشان دادند این است،
حالا ما خیال می‌کنیم اگر آمدیم و رفتیم زیارت امام
رضا کردیم و به مرقد آقا رفتیم در نفس خودمان مثلا
یک نقصانی یک نوع، نه نه! این نیست. در
مکتب مرحوم آقا امام علیه السلام این است یعنی
شخصیتی است که انسان باید فقط به آن شخصیت
فکر کند، فقط باید به امام زمان فکر کنیم و بس هیچ
راهی ندارد هر که هر چیزی می‌خواهد بیاید بگوید
برای خودش.

پاسخی را که بنده دادم این بود که من متعهد
کلامی هستم که در قبال این کلام خودم باید فردا
پاسخگو باشم این یک مسئله. مسئله دوم این که
خداوند هر کسی را آزاد قرار داده است اگر راجع به
افراد دیگر بیایند صحبت کنند مگر ما اعتراض
می‌کنیم؟ خوب بیایند صحبت کنند صد سال صحبت
کنند دویست سال صحبت کنند! مگر نمی‌کنند؟ مگر
ما اعتراض کردیم آقا چرا می‌آیید راجع به فلان کس
صحبت می‌کنید؟ چرا از کتابهای فلان کس می‌آیید
اسم می‌برید؟ چرا موقعیت او را می‌آیید چیز
می‌کنید؟ در همین ماه محرم امسال، در شب عاشورا
دسته سینه زنی را تلویزیون نشان می‌داد در قبال سینه
زنی کتابهای یک نفر را آورده بود نشان می‌داد! هان؟
این‌ها چیزهایی نیست که ما نفهمیم، خوب
می‌فهمیم! مراسم عزاداری و در قبالش سایر مسائل!
مگر کسی می‌آید حرف بزند؟ الان تمام گوش عالم
از مطالب این و آن پر است حالا چه اشکالی دارد که
در یک جایی یک نفر بیاید راجع به یک نفر دیگر و
یک مطلب دیگر بگوید؟ به کجا بر می‌خورد؟ الان که

دیگر همه نامه‌ها و کتابها و مجلات و رادیو و تلویزیونها و ماهواره‌ها و ...، این و آن. و بحمدالله کم نیست مطالبی که راجع به این قبیل شنیده می‌شود و خیلی چیز می‌شود. کدام یک از اینها آمدند دو کلمه از مرحوم آقا بگویند؟ کسی اعتراض کرد؟ خوب باشد [اگر] مطلب صحیحی از هر کسی گفته شود چه اشکالی دارد؟ مطلب صحیح گفته بشود.

ثالثا مطلب گفته می‌شود صحیح است پذیرفته شود صحیح نیست رد شود. حالا شما از یک نفر تبلیغ می‌کنید یعنی چه؟ اگر صحیح است بپذیرید اگر صحیح نیست نپذیرید. رابعا مکتب و مرام این نیست که فقط از یک نفر تبلیغ کنیم و تبعیت کنیم مکتب و مرام ما این است که آن چه را که حق می‌دانیم از هر کسی هست نقل کنیم آن چه را که صحیح می‌دانیم بیان کنیم و بیان هم می‌کنیم، دوستان هم می‌دانند. اتفاقا این مطلب را عرض کنم بنده در این خصوصیت حتی در زمان خود مرحوم آقا شاخص بودم، من تعصب نداشتم، نسبت به فرد من تعصب نداشتم. در همان زمان مرحوم آقا ما صریح بودیم در

همان زمان مرحوم آقا ما رُک بودیم در همان زمان
مرحوم آقا ما در بیان مطالب خیلی باز بودیم و اتفاقاً
احساس می کردیم روش ایشان را و مرام ایشان را که
از این روش ایشان مدح و تمجید و تحسین می کنند و
بر همان اساس هم بوده است.

نکته‌ای که مدتها فکر من را به خود مشغول
می کرد، ما امروز قصد داشتیم بیاییم این پرونده‌ای را
که دوستان برای ما فرستادند باز کنیم ولی نمی دانم
تا چه حد بتوانم موفق شوم، این مسئله شناخت و
تعهد و مسئولیت بود. ان شاء الله وعده این مطلب را
برای جلسه بعد می دهیم که من احساس می کنم در
این دو مسئله باز نکات قابل توجه و قابل تذکری
وجود داشته باشد که یکی شناخت چیست؟ و دوم

مسئولیت و تعهد نسبت به شناخت. به نظر می‌رسد باتوجه به مطالبی که تا به حال گفته شده است باز هنوز مسائل قابل ذکریهست، به نظر می‌رسد که بعضی‌ها تصور می‌کنند البته در این دو سه جلسه قبل نسبت به این قضیه بنده مطالبی را در جلسات عنوان عرض کردم رفقا و دوستان اگر آنها را استماع نکردند خوب توجه کنند، اگر [هم استماع] کردند دوباره [گوش کنند] و به آن مطالبی که مورد نظر بنده است یک توجه بیشتری بشود تا این که مشخص شود که بنده چه پیگیری می‌کردم. همان طوری که عرض کردم فعلا به یک نکته اشاره می‌کنم و طرح مسئله را ان شاء الله برای جلسه بعد، به حول و قوه الهی موکول می‌کنم تا این که دیگر هیچ جای ابهامی وجود نداشته باشد و کاملا موضع و مبنای این مکتب در ارتباط با جریاناتی که برای ما پیش می‌آید روشن و شفاف باشد.

آن مسئله‌ای را که می‌خواستم به آن اشاره کنم و از این فرصت برای توجه دادن دوستان به این مطلب [استفاده می‌کنم این است که ما برای چه و

به چه هدف و مقصدی در این جا جمع شدیم؟ آیا صرفاً برای این که از روحانیت این مجلس استفاده شود؟ آیا صرفاً برای این که مطالبی در حول و حوش بعضی از مسائل به نظر برسد یا این که نه، مطلب از این جهت یک قدری بالاتر است؟ آن چه که مورد نظر ما است این است که مطالبی که همان طوری که بارها عرض شد منشأ آن کتاب و دفتر نبوده است منشأ این مطالب مشاهدات و یقینات و وجدانیات اولیاء و عرفای الهی است نه کتاب و دفتر. ما کتابها را مطالعه می کنیم مطالب را می شنویم کم می کنیم زیاد می کنیم و می آییم برای افراد نقل می کنیم ولی مطالبی که اولیای الهی گفتند اینها دیگر از کتاب و دفتر نیامدند بگویند. آن چه را که مشاهده کردند او را آمدند بیان کردند و ما اگر خیلی بخواهیم رعایت امانت را داشته باشیم همان مطالب را بدون کم و زیاد و اضافه و بدون حک و بدون اصلاح، آن مطالب را در اختیار دوستان و رفقا قرار بدهیم آن رفقا و آن دوستانی که فرزندان واقعی آن افراد و آن بزرگ هستند، آن مسئله است. و این مطلب را که بنده

عرض می‌کنم واقعیت و حقیقت است. حال هر کسی به هر مقداری که توانست خود را نزدیک کند خودش بهره را برده است. مقصود آمدن و جلسه و هیئت و اینها که نیست و این را همه هم می‌دانند و همه هم به این عنوان نیامدند و همه برای فهمیدن و عمل آمدند یعنی اول [برای] شناخت و بعد مسئولیت آمدند. مطلب را آن طوری که هست درک کنند و بعد بر آن اساس مسئولیت و تعهد به انجام تکلیف، برای این قضیه این جا آمدند. همان طوری که عرض کردم شما وقت زیادی که نداشتید و بیکار که نبودید. ما آمدیم در این جا که مطلب را به واقع ما دریابیم و راهی را برویم که آن بزرگ آن راه را رفته است. وقتی که مرام و مشی بزرگان را ما درک می‌کنیم خوب باید به آن عمل کنیم.

در مجالس سیدالشهدا علیه السلام رسم ایشان روش خاصی بوده است دور از هیاهو بوده است دور از جنجال بوده است در مجالس ایشان سُمعه و ریا نبوده است خودنمایی نبوده است مجالس ایشان در آن زیادی و کمی جمعیت نبوده است ایشان مجالسی داشتند در عصرهای جمعه که با دو نفر تشکیل می شد یک زمانی التفات کردید دو نفر یکی پسر ایشان و یکی هم یک فرد دیگر در مشهد، این مجلس عصر جمعه ایشان بود. مجلس دیگری هم داشتند دویست نفر هم بودند تازه نه عصر جمعه. این را می گویند مرد الهی و حال او در این دو مجلس یکسان بوده است تفاوتی نداشته است. ما به ایشان عرض کردیم که آقا افراد در این جلسات صبحی که می آیند در منزل ایشان در مشهد، عرض کردیم که جمعیت زیاد است اینها در ایوان می نشینند زمستان است هوا سرد است حتی گاهی می روند در کوچه، خود من در بعضی اوقات که از قم می رفتم برای مشهد، برای زیارت علی بن موسی الرضا، به آن جلسه دیر می رسیدم راه نبود بروم، من

در کوچه می‌نشستم تا این که جلسه تمام می‌شد. یک روز به ایشان گفتیم که آقا خب یک طبقه بالای این طبقه بسازید افرادی که می‌آیند اینها در محضور قرار نگیرند ایشان فرمودند مجلس ما همین است هر کسی میخواهد بیاید زودتر بیاید، مجلس ما همین است. یک اتاق حسینیه و یک حال همین. هر کسی می‌خواهد بیاید زودتر بیاید.

در این اواخر احساس شد ایشان در بعضی از مسائل در یک تضییقاتی دارند قارر می‌گیرند افرادی می‌آمدند از این طرف و از آن طرف مزاحم ایشان می‌شدند، صاف مجلس را ترک کردند رفتند اندرونی، فقط در سال سه مرتبه شرکت می‌کردند در این جلسات، یکی روز عاشورا بود که از اندرونی می‌آمدند در بیرونی، یکی روز عید غدیر و یکی هم روز نیمه شعبان برای عمامه گذاری، عمامه گذاری طلاب علوم دینی که مفتخر به لباس رسول الله و ملبس به لباس ائمه علیهم السلام می‌شدند، فقط این سه روز را می‌آمدند، بقیه در آن [اندرونی] بودند. بعد از این که ایشان به رحمت خدا رفتند رفقا

گفتند بیاید آن بالا یک طبقه بسازید گفتم کاری را که

ایشان نکردند در زمان حیاتشان، ما بیایم بکنیم؟

مجلس امام حسین مجلسی است که فقط باید

هدف او باشد ایشان می فرمودند در مجلس روضه

اول باید ذاکر مدح یا آن مصیبت خود را بخواند و

بعد منبری صحبت کند منبری هم باید معمم باشد نه

غیر معمم. در مجلس امام حسین نباید داد و بیداد

باشد، در یک اتاق سه در چهار بردارند چندتا بلندگو

بگذارند که گوش را کر کند! صدا برای چه

می خواهید بلند کنید؟ مگر این جا خیمه شب بازی

است؟ مگر مسخره بازی است؟ در یک اتاق سه در

چهار که بر نمی دارند چند تا [بلندگو] بگذارند. در

مجلس امام حسین باید آرامش باشد متانت باشد

مسخره بازی یعنی چه؟ داد و بیداد یعنی چه؟ عربده

کشیدن

یعنی چه؟ هر چه به امام حسین علاقه داری
صدایت را بیشتر کن! نخیر این حرفها نیست. مگر
این جالات خانه است؟ هر چه به امام حسین علاقه
داری داد بزن، یعنی چه؟ مسخره بازی یعنی چه؟
امام حسین عربده کش نمی خواهد. مجلس امام
حسین باید متانت داشته باشد آرامش باید داشته باشد
داد زدن یعنی چه؟ کسی که می خواهد بیاید در
مجلس امام حسین، اشعاری را بخواند اشعار متین،
اشعار سنگین، سنجیده، باید برود مقتل بخواند نه هر
مقتلی! نه هر چرند و مزخرفی را بیاید بگوید.
اشعاری را که انتخاب می کند باید اشعار سنجیده
بزرگان، اشعار مرحوم حجة الاسلام نیر تبریزی، مثلا
اشعار مرحوم کمپانی، اشعار فؤاد، افرادی که اینها
.....

شما نگاه کنید ببینید در هیئات چطوری دارند
سینه زنی می کنند؟ چطوری دارند عزاداری می کنند؟
مسخره کردند امام حسین را! مسخره کردند حضرت
ابالفضل را! شب اربعین من رفتم در حرم حضرت
عبدالعظیم به اتفاق والده، والده ما در طهران بودند و

ما می خواستیم ایشان را ببریم در قم، ایشان گفتند من می خواهم شب اربعین زیارت عبدالعظیم کنم، در ضمن پدر و مادرشان هم در آن جا دفن هستند گفتم بسیار خوب، ظاهراً ساعت دوازده شب هم بود حدود دوازده شب بود ساعت یک بود که ما رسیدیم در آن جا به اتفاق دونفر از دوستان، آنها رفتند و ما به اتفاق والده آمدیم دیدیم در صحن افراد جمع شدند و یک هیئتی در آن جا مشغول سینه زدن و یک آدم با موهای روغن زده و اتکلان کرده و چی چی کرده و رفته روی! مسخره بازی! یک قسمی! یک شکلی! انگار خیمه شب بازی است این جا! امام زمان به این عزاداری راضی است؟ این جوری اسم امام حسین را آوردن! مگر با بچه‌ات داری حرف می‌زنی؟ با یک ادا و یک! همه جا همین است. می‌گویند نه! این جوری فعلاً مطرح است این جوری فعلاً می‌پسندند این جوری جوانها می‌پسندند غلط می‌کنند می‌پسندند! مگر هر چه آنها می‌پسندند انسان باید انجام بدهد؟ همه اینها کلک است همه اینها بازی است همه اینها گول زدن است

به اسم امام حسین، منتهی امام حسین نمی تواند بیاید
حرف بزند امام حسین از دنیا رفته شهید شده
نمی تواند حرف بزند. اسم حضرت ابالفضل را به این
رکاکت و به این کیفیت بردند و خب اینها سینه
می زنند و گرم است و فلان، بعدهم صدا به یک
کیفیت خاصی و چیز خاصی! این که عزاداری نشد
آقا جان!

حالا ما به افراد دیگر کار نداریم ما چرا این
طور؟ کسی که می خواهد بیاید باید مؤدب منظم،
دنبال این نباید باشیم که کی می آید کی نمی آید؟ هر
کسی می خواهد بیاید بیاید نمی خواهد نیاید. این
چرا آمد؟ این چرا نیامد؟ مگر این جا اداره است که
بیایند ساعت بزنند؟ کارت بزنند کی آمد کی نیامد؟

مجلس مجلس سیدالشهدا است هر کسی
خواست می آید هر کسی نخواست نمی آید یک نفر
ایراد دارد نمی آید خود بنده هم در مجالس دهگبوده
نمی روم، ازده روز سه روزش را می روم چهار
روزش را می روم دو روزش را می روم حال ندارم
نمی روم. این حرفها در این مکتب نبوده است باید
همان طور ...، گفت ره چنان رو که رهروان رفتند.
اگر می خواهیم استفاده کنیم باید همان طوری که آنها
گفتند باشیم اگر می خواهیم بازی دربیاوریم راه بازی
زیاد است.

در قبال این مجلس همان طوری که در این
جا سوالی شده راجع به جلسه ای که خب در پیش
است، نظر شما درباره عیدالزهره چیست؟

جواب: راجع به این جلسه خب شکی نیست
که انسان باید هر دو جنبه را داشته باشد، جنبه تولی
و جنبه تبری یا تولی و تبری. تبری و تبری یعنی
انسان نسبت به اعداء دین، در نفس خودش موضع
داشته باشد و آنها را نپسندد و این یک دامنه ای دارد
مفصل و باید در جای خودش مطرح شود البته لازمه

این مسئله این است که انسان از مصائبی که آنها بر دین و بر اولیاء دین وارد کردند انسان محزون باشد. بنده یادم است در یک جلسه روز جمعه که در طهران بود و اتفاقاً روز جمعه مصادف بود با روز شهادت امام حسن عسگری علیه السلام که همین هشتم ربیع است و فردایش هم، البتهاین که می گویند نهم ربیع روز مرگ او است احتمالاً شاید در او نظر باشد ولی موثق یک روز دیگری است چون علی کل حال امروز این سمبل شده است خب اشکال ندارد، نسبت به این مسئله ما چندان حساسیت هم نداریم ولی ایشان تذکر می دادند که باید رفقا و دوستان این مطلب را گوشزد کنند و متوجه کنند همان طوری که محبت اهل بیت را در دلها می کارند بغض دشمنان دین و اهل بیت را هم باید تفهیم کنند به افراد و بخصوص بچه‌ها باید با این کیفیت بار بیایند و این درست است و مطلب همین طور است.

اما مطلبی که در این جا هست، نه در این جا بخصوص، منظورم این جمع نیست یعنی در جامعه ما، این است که حالا چون یک همچنین موقعیتی

[وجود] دارد و انسان باید اظهار شعف و شادی کند
حتی من این را از خیلی از افراد و معممین شنیدم
افرادی که خب افراد عادی روی اینها حساب باز
می کنند حالا چون یک همچنین مسئله ای است و این
جناب، جناب عمر است و انسان باید اظهار شعف و
شادی کند دیگر هر کاری که دلش می خواهد آزاد
است و هر عمل قبیحی در امشب مباح است و
قبیحش را از دست می دهد بلکه مستحسن می شود!
خب این مسئله جای صحبت دارد و جای حرف
دارد. عمل قبیح قبیح است و یک مسلمان و یک
شیعه که باید با متانت باشد کار قبیح نباید انجام
بدهد، کار حرام نباید انجام بدهد و عمل زشت نباید
انجام بدهد عمل زشت زشت است در هر جا

که می خواهد باشد امشب رفع القلم است و قلم تکلیف برداشته می شود و دیگر هر کاری دلت خواست بکنید! نه! اینها همه مسائل چرندیاتی است که عوام آمده است و این چرندیات را در میان مردم پخش کردند. در کدام روایت و آیه ما داریم که در شب جشن این بزرگوار انسان فرض کنید که هر کاری دلش می خواهد انجام بدهد؟ در کدام مطلبی و در کدام سندی قرار گرفته است که تکلیف در این شب برداشته می شود؟ واقعا برداشته می شود؟ انسان هر کاری می تواند بکند؟ اظهار شغف و شادی و مسرت کردن یک مطلب دیگر است و نقل پخش کردن و شیرینی خوردن و شادی کردن یک مطلب دیگری است، حرف زشت زدن ممنوع! حرف رکیک زدن ممنوع! حرف خلاف عفت زدن ممنوع و حرام! حرف ناشایست زدن حرام است و شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام بالاتر از این حرفهاست و مقام و موقعیت یک شخصی که خود را دنباله رو آن مکتب قرار داده است بسیار بالاتر و عظیم تر از این حرفهاست که بیاید خودش را تضعیف کند، بخندد

شوخی کند دست بزند از این مطالبی که خب در این مجالس وجود دارد و خود رفقا و دوستان از بنده اطلاعتان بیشتر است و نیازی به تذکر ندارد ان شاء الله به نحو احسن حق مطلب را ادا خواهند کرد.

ولی صحبت در این است که رعایت موازین هم به جای خود باشد، خدای نکرده هتک حرمت یک فردی نشود خدای نکرده غیبت یک شخصی نشود خدای نکرده فردی مورد تمسخر قرار نگیرد حرفهای زشت نباید زده شود کلمات رکیک نباید گفته شود آن طوری باشد که مورد رضای امام علیه السلام است و حضرت امام زمان علیه السلام از ما راضی باشند در این مجلس و در این خصوصیت. عرض کنم که این هم یک مطلب است.

من امروز ظهر بود یک نگاه می کردم به این پاکت، اتفاقاً من این پاکت را گم کرده بودم سوالهایی که دوستان داده بودند نگاه کردم. واقعا از یک طرف خیلی مسرور شدم و خیلی مشعوف که چطور واقعا خداوند توفیقاتی را به دوستان خودش و به محبین

به خودش عطا کرده و یک همچین سوالاتی و یک
همچین مطالبی و از یک طرف از خودم خیلی
شرمنده شدم که چقدر من باید کوتاهی کرده باشم و
نسبت به ادای این مطالب و این سوالات که این را
گم کرده باشم و البته این را عرض کنم که چندان هم
خیلی تقصیر من نبوده است وقتی که می آیند گاهی
اوقات بالا را تمیز می کنند کتابخانه و دفتر و میز و
...، این مطالبی که هست این طرف و آن طرف
می شود و گاهی اوقات در غیر از موضع خودش قرار
می گیرد و بنده هم وقتی که می گردم و اینها پیدا
نمی کنم و بعد یک مرتبه می بینم که این فرض
کنید که لای کتابها گذاشته شده است می گویم آخر
!... هر چه هم تذکر داده می شود گاهی اوقات یک

همچنین

مسائلی پیدا می‌شود. لذا از این نظر هم من خدمت رفقا و دوستان عذرخواهی می‌کنم ان شاءالله امیدوارم که در جلسه بعد به آن مطلب برسم که مسئله شناخت و مسئله مسئولیت باشد.

و اگر این مخدره اجازه بدهند این سوالی را که کردند که فرق نفس ناطقه و نفس لوامه چیست این احتیاج به توضیح دارد و خیلی شرح مبسوطی دارد، شاید در جای خودش بنده این را عرض کنم، به اجمال عرض کنم، نفس ناطقه عبارت است از این روح انسان، آن روح انسان وقتی که تعلق به این بدن می‌گیرد و همین حالتی که ما الان اجتماع پیدا کردیم و در این جا نشستیم آن چه که بر بدن ما حاکم است همین نفس ناطقه است. این نفسی که امور انسان را در مراتب مختلف این به عهده می‌گیرد منتهی این نفس ناطقه دارای مراتب مختلفی هست در هر مرتبه یک اسمی دارد در یک جا به او نفس لوامه می‌گویند در یک جا به او نفس مطمئنه می‌گویند در یک جا به او نفس ناطقه به معنای مفکره و نفس عاقله می‌گویند در جایی که انسان مشغول تفکر در یک

مسئله است [از] نفس او در آن وقت به نفس عاقله
تعبیر آورده می‌شود در وقتی که انسان گناهی کرده و
احساس پشیمانی و ندامت می‌کند و خود را سرزنش
می‌کند الان در آن مرتبه، آن حالت حالتی است که
تعبیر به نفس لوامه آورده می‌شود و انسان را مورد
شماتت قرار می‌دهد و مورد سرزنش قرار می‌دهد
نسبت به او. در آن وقتی که انسان به بعضی از مطالب
می‌رسد و مکاشفاتی برای او پیدا می‌شد آن به نفس
ناطقه به معنای عقلانی این تعبیر آورده می‌شود و در
وقتی که به مرتبه اطمینان می‌رسد و حالات روحی
برای او ملکه می‌شود به نفس مطمئنه تعبیر آورده
می‌شود. این به نحو اجمال حالا به نحو گسترده‌تر
که خب نیاز به مجال دیگری دارد.

اگر مطلب دیگری هست خب بفرمایید

ان شاء الله

تلمیذ: ببخشید

استاد: بفرمایید بفرمایید

تلمیذ:

استاد: البته خود مرحوم آقا من خیال می‌کنم

در آن جاتوضیح داده باشند، البته من نسبت به این
قضیه اشراف چیز ندارم اما حالا توضیح مختصرش
را خدمت شما عرض کنم. ببینید یک بحثی است
بحث کلامی که از سابق این قضیه بین متکلمین
مطرح بوده است که آیا افعال الهی بر اساس مصالح
است یا مصالح بر اساس افعال الهی است؟ ما در
روش خود کارهای خودمان را بر اساس مصالح قرار
می‌دهیم یعنی فرض کنید که اگر بخواهیم یک عملی
را انجام بدهیم عواقب آن مسئله را در نظر می‌گیریم
جوانب آن مطلب را در نظر می‌گیریم و آن تبعاتی را
که ممکن است پیش بیاید در نظر می‌گیریم با توجه
به

همه اینها گاهی ممکن است دیر به نتیجه برسیم و گاهی نیاز به تأمل دارد مشورت دارد، با افراد اهل خبره مشورت می‌کنیم و بعد اقدام می‌کنیم. وقتی که یک ناراحتی معده پیدا کردیم فوراً بلند نمی‌شویم فرض کنید که دست به یک عمل خطرناک بزنیم، اول خودمان آن چه را که به نظر می‌آید انجام می‌دهیم فرض کنید که یک چای نبات می‌خوریم که اگر حالا سردی کرده یا طبق آن روش قدما بعضی از روغن‌ها یا چیزهایی می‌مالیدند و می‌گفتند که اگر سرماخوردگی هست خوب شود، این کارهای ابتدایی را انجام می‌دهیم حالا فو‌قش خوب نشد بعد یک استامینوفن یا چیزهای دیگر، پروفنی، چیزی می‌خوریم خوب نشد همین طور هی مسئله را جلو می‌بریم تا این که می‌بینیم نه! این درد ادامه دارد به یک پزشک عمومی مراجعه می‌کنیم آن احتمال مطلب دیگری می‌دهد ممکن است که پیچیدگی روده باشد خطرناک است و ظرف چند ساعت انسان را به‌هلاکت برساند همین طور بر اساس آن مصلحت ما رفتار خودمان را قرار می‌دهیم

تا اینکه بخواهیم به او برسیم.

به طور کلی یک عاقل در این دنیا کارهای خودش را بر اساس مصالح قرار می‌دهد، تجار همه‌امور خودشان را بر اساس مصالح قرار می‌دهند یک تاجری دیدید که با این که می‌داند این معامله موجب ضرر و شکست برای او هست اقدام کند؟ نمی‌کند. دیدید یک شخصی اگر بخواهد دست به کاری بزند که برای او خطرناک است [مثلاً] سم را نمی‌خورد. تمام افراد [امور خود را] بر این اساس قرار می‌دهند. ولی صحبت در این است آیا خداوند متعال کارهای خود را بر اساس مصلحت قرار می‌دهد؟ یعنی وقتی که کاری می‌خواهد بکند یک عملی را می‌خواهد انجام بدهد یک فردی را می‌خواهد خلق کند، فکر می‌کند می‌نشیند تأمل می‌کند آیا این کار مصلحت هست یا نیست؟ یک شبانه روز دو شبانه روز اطراف را بررسی می‌کند و با ملائکه جلسه می‌گذارد و شور می‌کند و رأی و نظر اکثریت را انجام بدهد؟ نه! نفس ذات الهی حق است چون وجود است و آثار او حق است و حق از عمل

و فعل او نشأت می گیرد یعنی ما وقتی که عملی را انجام بدهیم دیگران می گویند آیا عمل او مطابق با مصلحت بود یا نبود؟ ولی در خدا این طور نیست. خدا وقتی کاری انجام داد آن موقع ما می گوئیم حق از عمل الهی سرچشمه می گیرد. مصلحت از عمل الهی و فعل پروردگار نشأت می گیرد مصلحت آن است که او انجام می دهد نه این که عمل او مطابق با مصلحت است این در مورد پروردگار.

تلمیذ: ببخشید اصل سوالم این بود که

استاد: حالا عجله نفرمایید ما داشتیم

می رسیدم به این قضیه. در مورد پروردگار مسئله این

طور است. منظور مرحوم آقا این است که امام

کیست و حقیقت امام چیست و حقیقت ولایت

چیست؟ یک

وقتی ما امام را می‌آییم در هیمن قالب ظاهر نگاه می‌کنیم، فردی است که عمامه دارد و عمامه سبز گذاشته سرش عبایی و قبایی و فرض کنید که شصت کیلو و هفتاد کیلو و هشتاد کیلو هم وزنش است و فرض کنید که علمش هم خیلی زیاد است قبول داریم می‌آید می‌نشیند و صحبت می‌کند و افراد می‌آیند از همه نقاط جهان، جمع می‌شوند و بحث می‌کنند مثل آن جلساتی که مربوط به امام رضا علیه السلام بوده است یک وقت این طور، یک وقت نه! امام را ما یک حقیقتی می‌دانیم که آن حقیقت جدای از ذات پروردگار نیست. آن حقیقت عبارت است از ولایت که ولایت عبارت است از اراده و مشیت پروردگار در عالم امکان. آن اراده و مشیت پروردگار که مصالح از او نشأت می‌گیرد آن اراده و مشیت پروردگار، شده است امام رضا، متوجه شدید؟ آن اراده و مشیت پروردگار، شده امام سجاد، آن اراده و مشیت پروردگار که مصلحت از او نشأت می‌گیرد نه این که او بر اساس مصلحت است، آن اراده شده امام زمان. حالا این وقتی که بشود، عمل او مطابق با حق

می شود یا حق می شود آن چه که او انجام داده است؟
هان؟ این منظور مرحوم آقا است.

وقتی که می گویند امیرالمؤمنین علیه السلام
را باید در نظر گرفت و حق را با او سنجید یعنی وقتی
که شما نگاه به امیرالمؤمنین می کنید باید بدانید این
دستی که الان رفته و لیوان آب را برداشتها و حق
است، نه اینکه آیا تشنه بود این آب را خورد؟ به
جایش خورد؟ اگر یک ساعت دیگر می خورد بهتر
نبود؟ اگر یک ساعت قبل می خورد بهتر نبود؟ اینها
مال ما است. ولی وقتی که امیرالمؤمنین یکراری را
انجام میدهد آن کار می شود .. بعد دیگر ما باید
برویم روی آن کار فکر کنیم، نه اینکه بیاییم فرمان
را بگذاریم در این جا و بعد کار امیرالمؤمنین را
منطبق بر این کار کنیم، آیا کار امیرالمؤمنین صحبت
امیرالمؤمنین خطابه امیرالمؤمنین نکاح امیرالمؤمنین
طلاق امیرالمؤمنین زدن امیرالمؤمنین بردن
امیرالمؤمنین آوردن امیرالمؤمنین، اینها، تمام اینها،
اینها آیا درست هست یا نه؟ اصلاً این طرز فکر غلط
است.

وقتی که یک حقیقتی می‌شود مجرای اراده پروردگار که از او تعبیر به ولایت می‌شود پس مصلحت از او نشأت می‌گیرد نه اینکه عمل او مطابق با مصلحت است. حق از او نشأت می‌گیرد نه این که عمل او مطابق با حق است. نفس عمل او می‌شود پروردگار، انگار پروردگار آمده بر فرض مثال از آن عالم آمده پایین و دارد اینعمل را انجام می‌دهد این را می‌گویند اله مجسم، خدایی که به جسم آمده است. خدا به جسم نمی‌آید ولی همان حقیقت در این نفس طلوع کرده و همان واقعیت دارد کار انجام می‌دهد. تفکر افراد این است که وقتی که امام یا پیغمبر می‌خواهند البته مسئله در مورد پیغمبر هم همین طور است در مورد امام به نحو شدید است یک کاری انجام بدهند، فرض کنید که پیغمبر

می خواهد شق القمر کند اشاره می کند به ماه،
ماه دو نیم می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام دو بار خورشید را
برگرداند، یک بار در مسجد ردالشمس است که الان
در مدینه تخریب کردند و تسطیح کردند و اگر رفقا
توفیق پیدا کردند مشرف شدند حتماً بروند آن جا و
دو رکعت نماز بخوانند خود ما امسال که مشرف
شدیم کاملاً با زمین تسطیح کردند اینها همه از عناد
است چرا تسطیح کردید؟ از چه می ترسید؟ یک بار
در آن جا امیرالمؤمنین ردالشمس کردند که خب لابد
اطلاع دارید و یک مرتبه هم وقتی که از جنگ صفین
مراجعت می کردند در بابل عراق، همان جایی که
نمرود حضرت ابراهیم را به آتش انداخت،
امیرالمؤمنین فرمودند به آن لشگر شما در این جا
نماز بخوانید اما نماز خواندن پیغمبر و وصی پیغمبر
در این جا باطل و حرام است. من عبور می کنم و
می روم در خارج از بابل در آن جا نماز می خوانم،
رود فرات در آن جا قرار دارد. حضرت تا آمدند یک
مسیری انتخاب کردند که نهر کم شده بود و عبور

کردند و از او گذشته بودند به این طرف که رسیدند
خواستند بروند دیگر خورشید داشت غروب می کرد
به اتفاق دوازده نفر بودند، همین که می خواست
خورشید غروب کند حضرت با دست خورشید را
برگرداندند با انگشت همین طور، گفتند همین جا
بایست کارت داریم همین جا صبر کن [تا] وقت [ی
که] [ن] گفتیم از جای تکان نخور، یک میل نباید
از جای حرکت کنی، نمازشان را خواندند بعد
گفتند حالا برگرد سر جای ت. حضرت که این کار را
انجام داد و همه هم دیدند و همه این لشکر هم دیدند
تمام لشکر صفین که با امیرالمؤمنین آمده بودند از
کوفه، همهمشاهده کردند عجیب این که این همه
می دیدند! تعجب است واقعا! خدا انسان را واقعا
حفظ کند جایی که واقعا عناد بیاید چطور پرده ها
جلوی چشم واقع می شود حضرت وقتی که
خورشید را نگه داشتند فقط خورشید را نگه نداشتند
منظومه فیزیکی عالم را نگه داشتند یعنی تمام
کهکشانشان را نگه داشتند چون نمی شود یکی را نگه
دارند بقیه به راه خودشان بروند، خب می خورند به

همدیگر پس وقتی که نگه می دارند تمام عالم را باید
چکار کنند؟ بایدنگه دارند دیگر، تعبیری که الان ...
می گویند یعنی کل عالم فیزیکی کل کهکشانها، هر
چه هست این را امیرالمؤمنین نگه می دارد این کاری
که امیرالمؤمنین کردند در این دو جا امیرالمؤمنین
این کار را کردند.

حالا این عملی که انجام دادند مردم چه
می گویند؟ می گویند بله! امیرالمؤمنین دعا کرد خدا
دعای امیرالمؤمنین را مستجاب کرد خورشید را نگه
داشت! غلط است. این که چیزی نیست
امیرالمؤمنین خودش این کار را کرد نه این که دعا
کند. دعا چیست؟ این حرفها چیست؟ منتهی
امیرالمؤمنین در این وقتی که دارد این کار را می کند
چیست؟ مظهر اراده و مشیت ولایی پروردگار است،
پس یکی دارد این

کار را انجام می دهد نه دو تا، این را مرحوم آقا می خواهند بگویند که وقتی امیرالمؤمنین یک عملی را انجام می دهد و یا پیغمبر وقتی که اشاره می کند شق القمر ماه را دو نیم می کند یک اراده در این جا کار می کند، نه پیغمبر دعا می کند و خدا مستجاب می کند، نه این. و نه پیغمبر بدون خدا این کار را انجام می دهد این هم باطل است.

پیغمبر در آن موقع در مجرای اراده و مشیت الهی قرار گرفته، کَانَ خدا آمده دارد ماه را دو نصف می کند و این کار را هم که پیغمبر کرد همه دیدند آنهایی که در بیرون مکه بودند و کاروانهایی که داشتند می آمدند در شب، وقتی که وارد شدند گفتند پیغمبر چشم بندی کرده است گفتند چه کار کنیم؟ گفتند بالاخره ماه در آسمان است دیگر، فردا صبح کاروانهایی که می آمدند اموال می آوردند چه می آوردند، بروید از آنها پرسید، رفتند گفتند آقا ما چیز عجیبی دیشب دیدیم! دیشب در آسمان یکدفعه دیدیم ماه دو نصف شد نصفش شروع کرد به چرخیدن برای خودش، چرخید آمد آن یکی دیگر

سرجایش ایستاد و بعد آمد رفت بالا ملحق به او شد، دیدند! این را چکار کنند؟ این کاری که الان دارد پیغمبر می‌کند در چه موقعیتی قرار دارد؟ ما نمی‌فهمیم چرا نمی‌فهمیم؟ چون ما در این موقعیت نیستیم اما اگر خداوند توفیق بدهد، به همه ما توفیق بدهد و می‌دهد ان شاء الله، در آن مجرای قرار بگیریم که خود رسول خدا در آن مجرا قرار داشت شما هم می‌توانید ماه را دو نصف کنید شما هم می‌توانید خورشید را نگه دارید همین شما می‌توانید، نه این که....! می‌توانید شما خورشید را نگه دارید چرا؟ چون در این موقع در مجرای اراده و مشیت الهی قرار گرفتید.

حالا منظور مرحوم آقا این است که امیرالمؤمنین علیه السلام وجودش اراده و مشیت الهی بود در هر قدم در هر کلام در هر نقطه در پلک به هم زدن در اشاره کردن در سر این طرف و آن طرف کردن در صحبت کردن در خوابیدن در بلند شدن، این امیرالمؤمنین مجرای اراده و مشیت الهی بود یعنی اراده و مشیت الهی این بوده در این وجود

بوده پس بنابراین مصالح از او سرچشمه می گیرد.
خب در این جا یک سوال مطرح می شود که خیال
می کنم خود این مخدره مکرمه و محترمه هم نظرشان
بر این بوده ما که امیرالمؤمنین نمی شناسیم پس چطور
بیاییم و کارهای او را حق بدانیم؟ ما هم که نگفتیم
می شناسیم ولی این مقدار که ما می دانیم امیرالمؤمنین
با توجه به خصوصیات و قرائن که برای ما بیان شده
است این وضعیت را دارد حالا که این طور است باید
بیاییم نگاه کنیم ببینیم این که حضرت چه کرده
است؟ در این جا چه عملی انجام داده است؟ در این
جا چه تصمیم گرفته؟ در این جا چه حرف زده
است؟ در این جا چی گفته؟ با این چه برخورد
کرده؟ با این سائل چه برخورد کرده؟ این مجلس را
چطور برگزار کرده

است؟ انفاقش چطور بوده است؟ انفاق نکردن او چطور بوده است؟ کجا دست به جیب برده است؟ کجا دست به جیب نبرده است؟ از آن عمل امیرالمؤمنین ما می‌توانیم الگوبرداری کنیم، این است.

خب عرض کنم این دو مطلب را هم ببینم

سؤال: با شنیدن نوار ۱۶ خانمهای قم، آیا شما

رفتن به سالن و باشگاه را حرام فرمودید یا عمل ما

که برای فخر و خودنمایی و جلوه دادن و به رخ

کشیدن لباس و جواهرات [است] این عمل [را]

حرام [کرده] است چون این مسئله برای بعضی‌ها باز

نشده است؟ لطفا قدری راجع به سکوت مجلس

توضیح دهید چون این مطلب برای بنده جا نیفتاده.

و هر چه سعی می‌کنم نمی‌توانم و نمی‌دانم چگونه

باید توحید محض را برای خود [تامین کنم؟]

جواب: البته این مطلب توحید با سکوت فرق می‌کند

و تفاوت دارد. راجع به مسئله توحید و حقیقت آن،

این مسئله دفعی برای انسان حاصل نمی‌شود و کم

کم باید حاصل بشود و ان شاء الله خداوند با توفیقاتی

که عنایت می‌کند این مسئله کم کم برای انسان به صورت ملکه درمی‌آید البته انسان باید مراقبه داشته باشد، به مطالب توجه کند و ان شاءالله در جلسه بعد که مسئله شناخت و مسئله مسئولیت هست اگر خداوند توفیق بدهد شاید راجع به این مطالب که طبعاً در بحث می‌آید عرایضی خدمت رفقا و دوستان عرض کنم

و اما راجع به رفتن به سالنها، رفتن به سالنها را بنده حرام نکردم من مطلب را برای رفقا و دوستان توضیح دادم اما انتخاب مسئله دیگر بر عهده خود آنها است. در زمان مرحوم آقا ایشان ممنوع می‌کردند رفتن خانمها را به سالنها و مطالبی را به عنوان ادله ذکر می‌کردند که خب شاید بعضی از آن ادله برای بعضی آن چنان که باید و شاید جا نیفتاده بود. اما فعلاً عرض بنده نسبت به این قضیه با مشاهدات و تجربیات خود و مطالبی که موجود هست، مسئله خدمت رفقا و دوستان عرض می‌شود. ببینید آن چه را که مهم است برای یک زن شاید حفظ و پوشش و نگهداری و تحفظ بر خود و بر خصوصیات خود

است البته ممکن است بعضی از افراد نسبت به این مسئله چندان توجه نکنند، حالا کسی آنها را هم دید دید، مرد اجنبی آنها را مشاهده کرد اشکالی نداشته باشد، یا این که چندان این مطلب که عکس [و] تصویرشان را افراد دیگری مشاهده کنند ممکن است [خیلی برایشان مهم نباشد] حالا من نمی گویم از این جمع خدای نکرده ولی خب برای خیلی ها این مسئله قابل قبول هست چطور این که امروزه رسم است، حتی بنده شنیدم بعضی از همین زنها، مهمانانی که وارد منزل آنها می شوند در جشنها و بعضی از آنها خب به عنوان خیرمقدم و به عنوان یک رسم امروزی حتی دست می دهند و می آیند می نشینند با او صحبت می کنند و می گویند و می خندند و به عنوان یک مسئله فرهنگی و

متمدنانه و امروز پسند این مطالب را انجام می‌دهند که من خیال می‌کنم دوستان دیگر بیش از این نیاز به توضیح این مطلب را نداشته باشند و خودشان به مفاسدِ مترتبه بر این مسئله، متوجه باشند و اصلاً آن مطالب را در یک وادی دیگری بدانند و در یک افق دیگری و در یک حیطه فرهنگی دیگری این مسائل را بدانند.

اما برای فردی که می‌خواهد خودش را نگه دارد و خودش را حفظ کند و خودش را از این گونه مطالب برحذر [بدارد] صحبت بنده این است، با توجه به مسائل امروز و شرایط [ی] که در این زمان وجود دارد و امکاناتی که برای افراد در این زمان وجود دارد و چه بسا خود شما هم از بعضی از مفاسد آنها در مکانهای عمومی چیزهایی شنیدید و با توجه به پیشرفت تکنولوژی در استفاده از امور محرمه و مفاسد اخلاقی، سوال بنده این است آیا می‌تواند کسی اطمینان کند که در یک همچین امکانهای با آرامش خاطر بتواند خود را در معرض دید دیگران دریاورد؟ اگر شخصی توانست این را

احراز کند خب این را انجام بدهد، بنده حرام نکردم. من صورت مسئله را توضیح دادم و تجربیات شخصی خودم را در ارتباط با این قضیه بیان کردم و مطلب را در وضعیت فعلی برای رفقا و دوستان توضیح دادم دیگر انتخاب با خود آنها است. مطلب دیگری که ماورای این قضیه است همان مسئله کدورت فضای حاکم بر آن جلسه است، کدورت فضای حاکم بر آن محیط و اثرات مخربی که ممکن است یک همچنین فضاهایی بر انسان به وجود بیاورد و اثرات اعمال گذشته انسان را از بین ببرد و نتایج مراقبات چهل‌های انسان را نابود کند، اینها مسائلی است که جای خود را دارد.

بنده در همین جا عرض کردم من یک مجلس رفتم یک مجلس عمومی رفتم، شب بود با این که دور بود وقتی که خواستم وارد مجلس بشوم دیدم اصلا نمی‌توانم، اصلا یعنی نمی‌توانم، هر چه کردم دیدم نمی‌توانم، آمدم کنار گفتم که حالم مساعد نیست نمی‌توانم، یک عذری آوردم خلاصه در همان جا داماد آمد بیرون و تبریک به ایشان گفتم و من به

ایشان گفتم که آمدم ولی حال مزاجیم مساعد نیست و ناراحتی و اینها دارم باید برگردم و اینها، به این کیفیت، خب آخر [انسان] نمی‌تواند به اینها بگوید که فرض کنید که این وضعیت و عیش آنها را منقّص کند. این که بنده خدمتتان عرض کردم ما در این جا بیخود نیامدیم برای همین مسئله است برای همین قضیه است. بلند می‌شویم می‌آییم در این جا صحبت می‌کنیم چه می‌کنیم نورانیتی فلانی مطلبی ذکری مراقبه‌ای فلان، با یک رفتن همه را از دست می‌دهیم همه را از دست می‌دهیم. مسئله فضا یک مسئله واقعی است، از مطالبی است که اتفاقاً بزرگان سیر و سلوک روی این مسئله بسیار نسبت به شاگردانشان تأکید داشتند. این قضیه که می‌گویند

انسان هر جایی نباید برود، برای چیست؟ این
مطلبی که می‌گویند انسان نباید با هر کسی صحبت
کند برای چیست؟

الان بنده خودم یک تجربه را دیدم نمی‌دانم
این را رفقا و دوستان می‌دانند یا نه؟ دو سه سال پیش
من یک سفری داشتم برای یکی از کشورهای
آفریقایی، یک مناسبتی بود برای دو تا از آن
کشورها یکی کنیا و یکی هم ساحل عاج که در آن
جا قرار بود ملاقاتها و جلساتی من داشته باشم.
عده‌ای از دوستان از خارج، از آمریکا و فرانسه و اینها
آمده بودند در آن جا که با من ملاقات کنند چون من
گفتم که در آن جا نمی‌آیم و اینها آمده بودند که ما را
در آن جا ببینند و مسائلی در آن جا مطرح شود راجع
به مبانی و مطالب و خصوصیات و شکوک چون
بعضی از اینها قائل به خدا اصلاً نبودند یعنی مسائل
حتی قدری فراتر از همین مطالب چیز بود. در طی
سفر این را می‌خواهم خدمت شما عرض کنم برای
این که متوجه شوید چقدر مسئله فضا و مسئله محیط
مسئله بااهمیتی است [و] یک تجربه که برای خود

بنده پیش آمده عرض می‌کنم تا این که دوستان و رفقا به اهمیت مسئله بیشتر پی ببرند در طول این سفر قرار بر این شد که یک چند روزی من در دوبی با بعضی از دوستان در آن جا ملاقاتهایی داشته باشم یک سه یا چهار روزی و بعد به این سفر ادامه بدهم و مسائل و مطالبی که در این جا هست به دوستان ارائه بدهیم. من تنها بودم وقتی که وارد شدم به محض این که وارد این شهر شدم یکدفعه احساس قبض کردم یک قبض بسیار شدید و یک حالت ناراحتی و آن چنان مرا گرفت که اصلا واقعا خودم اذیت شدم و وقتی در منزل یکی از دوستان در آن جا وارد شدم حال یک کمی بهتر شد ولی نه! هنوز آن مسئله بود. همین که از آن منزل بیرون می‌آمدیم مثلا در کوچه و خیابان، نه منظره‌ای بود نه چیز خلافی بود دوباره یک مرتبه حال من منقلب می‌شد و حالت قبض و ناراحتی و اینها برای من پیدا می‌شد به نحو خیلی شدید دوباره وقتی که وارد آن منزل می‌شدیم آن حالت تخفیف پیدا می‌کرد، وقتی که وارد مسجدی می‌شدم این حالت خیلی تخفیف پیدا

می‌کرد و سه یا چهار ساعت در آن مسجد می‌نشستم
حتی مسجد اهل تسنن هم بود این مسئله موجب شد
که اصلاً به طور کلی برایم این شبهه پیش آمد که آیا
ادامه این سفر برای من صحیح است یا نیست؟

این طور متوجه شدم که الان برای من ادامه
این قضیه درست نیست و این حالت با من خواهد
بود و از بین نخواهد رفت و من نمی‌توانم این مطلب
را از خود دفع کنم و وضعیت من الان اجازه نمی‌دهد
که الان به این سفر ادامه دهم و هی نسبت به این
قضیه راسختر راسختر شدم تا روز چهارم که دیدم
اصلاً دیگر نمی‌توانم در این جا بمانم اصلاً
نمی‌توانم. فوراً تلفن کردیم به آن جا و به آن افرادی
که

در آن جا بودند با این که بندگان خدا خیلی متأثر شدند و پذیرفتند و قرار بر این شد که در یک سفر دیگر ما این مسئله را انجام دهیم و دیدن کنیم و دعوتی از ما کرده بودند آنها ما خدا را شکر کردیم که خب الحمدلله مسئله به این کیفیت خاتمه پیدا کرد و یکی از دوستانی که در آن جا بود گفت [چه موقع] برای مراجعت شما من اقدام کنم؟ گفتم همین امروز، اگر همین امروز مجال هست من همین الان برگردم. آن شخص آمد به یکی از همین دفاتر هواپیما و طیاره مال ایران، گفت برای سه ساعت دیگر طیاره هست به سمت ایران و حرکت می کند. گفتم [خوب است.] ما رفتیم ساک را برداشتیم [چون] دیگر فرصتی نبود و آمدیم.

و همین طور این حالت در من بود یعنی حالت قبض و ناراحتی در من بود این مال سه سال پیش بود، آمدیم و سوار شدیم و خب مسافت چندانی نیست، آمد آمد بعد از یک ساعت یک ساعت و خرده ای من یکدفعه دیدم حالم عوض شد، به طور کلی رفت. اصلا به طور کلی رفت که رفت

که رفت. و این شخصیت تبدیل به شخصیت دیگری شد و این نفس تبدیل به نفس دیگری شد، انگار اصلا یک همچین مسئله‌ای وجود نداشته است و من برگشتم به شخصیت قبلی خودم و حالت قبلی خودم، تا این حالت پیدا شد گفتم ما الان داریم از روی قم رد می‌شویم، خب به آن خدمتکار ایرانی گفتم ما الان کجا هستیم؟ گفت ما الان روی قم هستیم! التفات می‌کنید؟ بعد از چند دقیقه گفتند که خب دیگر آماده باشید برای [فرود آمدن].

این که دیگر چشم بندی نبوده، من هم که از چیزی اطلاع نداشتم و مطلع نبودم. التفات کردید؟ وقتی می‌گویند قم این خصوصیت را دارد حالا به برکت حضرت معصومه سلام الله [علیها] این اثر را دارد خب انسان دارد مشاهده می‌کند دیگر. یعنی اصلا به ذهن من نمی‌آمد من مشغول خواندن کتاب بودم کتاب می‌خواندم در عین حال یک مرتبه دیدم رفت، رفت که رفت. عجب! چی شد؟ ما که چیزی نخواندیم ما که مطلبی، چیزی نداشتیم فقط مطلب می‌تواند این باشد و مسئله این است. التفات کردید؟

شرکت در این مجالس حال انسان را می‌برد
بخواهی یا نخواستی، حالا هر کسی می‌خواهد برود یا
نرود، این است قضیه و الا بنده نه تحریم کردم و نه
منع کردم چون من در مقام تحریم و منع نیستم
چون دوستان در مقام هستند، در صدد هستند، به
دنبال مطلب هستند، از این باب آن چه راکه به نظر
قاصر می‌رسد ان شاء الله مضایقه‌ای نخواهد شد. فقط
برای این است.

خب ان شاء الله امیدواریم که خداوند متعال ما
را در صراط اولیای خودش همیشه ثابت قدم بدارد
موانع طریق را از جلوی راه ما بردارد و ما را نسبت
به تکالیفمان آشنا بگرداند و ما را بر انجام آن تکالیف

متعهد بگرداند سایه امام زمان عجل الله تعالی
فرجه الشریف بر سر ما مستدام بدارد و ما را از زمره
شیعیان و متابعین واقعی آن حضرت قرار بدهد. در
دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش محروم
نفرماید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد